

نکاتی چند پیرامون دو سند متعلق به ایران نگهداری شده در موزه تاریخ جمهوری آذربایجان

شاهین فاضل فرض علی اف
مایا باقراوا

تحقیق مسائل گوناگون ادوار تاریخی بدون کمک منابع و مأخذ و اسناد تاریخی امکان پذیر نمی باشد. دو عقدنامه ای که در موزه تاریخ آذربایجان، آکادمی ملی جمهوری آذربایجان محفوظ است، توجه ما را به خود جلب کرد. یکی از آنها عقدنامه مربوط به عباس میرزای قاجار، شاهزاده معروف ایران است و دیگری مربوط به نورجهان بیگم، دختر شاهزاده حیدر میرزای صفوی که از سلسله صفویان می باشد.

عقدنامه اول در تاریخ ۱۲۱۷ق (۱۸۰۲/۰۳م) در ایران به امضاء رسیده و تا حال معلوم نیست که به چه علت و چطور به شهر باکو آورده شده است. از ثبت شماره ۱۵۲۳ کتاب حفظ و نگهداری اسناد موزه مذکور معلوم می شود که این عقدنامه در ۱۵ دسامبر سال ۱۹۲۰م به موزه تاریخ آذربایجان تحویل داده شده است.

راجع به عباس میرزای قاجار کتب و مقالات متعددی نوشته شده، اما باید چند کلمه راجع به زندگی و فعالیت سیاسی آن شخص بزرگ متذکر شویم. در «دایرةالمعارف (آنسیکلپدی)



جمهوری آذربایجان شوروی» این معلومات مختصر به نظر می‌رسد: عباس میرزا (متولد ۱۷۸۹/۸/۲۸، متوفی ۱۸۳۳/۰۱/۲۵) خادم دولت ایران، فرزند ولیعهد فتحعلی‌شاه قاجار. عباس میرزا در اجرای کارهای دولتی و سیاسی امور خارجی ایران نقش بزرگی داشته و در جنگ‌های روسیه و ایران (در سال‌های ۱۸۱۳-۱۸۰۴ و ۱۸۲۸-۱۸۲۶م) همچنین در جنگ ترکیه و ایران (در سال‌های ۱۸۲۳-۱۸۲۱م) سردار لشکر ایران بوده است. وی به کمک مشاورین انگلیسی و فرانسوی سعی ورزیده تا اردوی ایران را به طرز اروپایی سازمان بخشد. عهدنامه ترکمانچای (۱۸۲۸م) از طرف عباس میرزا امضا شده است. وی به کرات به زاقفقازیا (یعنی به آذربایجان و گرجستان و ارمنستان) قشون کشیده و به خلق‌های آذربایجانیان، ارمنیان و گرجیان خسارت‌های زیادی رسانیده است.^۱

دکتر محمد معین در «فرهنگ معین» راجع به عباس میرزای مشهور معلومات ذیل را به نظر خوانندگان رسانیده است:

«نایب‌السلطنه ابن‌فتحعلی‌شاه قاجار (و. ۱۲۰۲- ف. مشهد ۱۲۴۹ق). وی چهارمین فرزند فتحعلی‌شاه، و در زمان پدر ولیعهد و فرمانروای آذربایجان بود. عباس میرزا تنظیم قشون ایران را به اصول اروپائی آغاز کرد و ابتدا از روس‌ها یاری خواست و بعد از وجود صاحب‌نظران فرانسوی و انگلیسی استفاده کرد و برای غلبه در تعصبات هم‌وطنانش، این شاهزاده خود لباس متحدالشکل نظام اروپائی می‌پوشید و در تمرین‌های روزانه شرکت می‌کرد. در جنگ روس و ایران فرماندهی کل با او بود و او در ۱۲۱۹ق سیسیانوف را در اچیاژین شکست داد و بار دیگر در قره‌باغ روس‌ها را شکست داد ولی در پایان مغلوب گردید. وی مردی شجاع اصلاح‌طلب، روشنفکر، خودخواه و مستبد بود.^۲

راجع به فعالیت‌های سیاسی عباس میرزا در جلد چهارم کتاب «تاریخ آذربایجان» اطلاعاتی داده شده و در آنجا غلبه‌ها و مغلوبیت‌های وی (بیشتر مغلوبیت‌هایش) منعکس گردیده است.^۳ کتاب دیگری نیز هست که مؤلف آن یک دیپلمات فرانسوی به نام قاسپار [گاسپار] دروویل می‌باشد. او هنگام عقد عهدنامه «گلستان» بین ایران و روسیه در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳م همراه با عباس میرزا بوده و در آن مجلس سیاسی شرکت کرده است. از طرف قاسپار دروویل یک سفرنامه در



دو جلد به قلم آورده شده و در آن کتاب راجع به جهان‌بینی، عادات و عنعنات و مراسمات دینی ایرانیان خصوصاً پیرامون مسایل سیاسی مطالب جالبی گنجانده شده است.^۴

دروویل نیز عباس میرزا را شخصی بسیار پر استعداد مجسم نموده^۵ و درباره زندگی شخصی وی معلومات جالبی آورده است. او می‌نویسد: «شاهزاده برعکس پدر عالیجناب خود ... فقط چهار زن اختیار کرده بود، ولی او یکی از آنها را بیشتر از دیگران دوست داشت. آن زن از تاجر تبریزی متولد شده و دو پسر به دنیا آورده و پسر بزرگش ۶ ساله است».^۶

راجع به شخصیت و فعالیت عباس میرزا در بعضی کتاب‌های دیگر نیز مطالبی آورده شده است.^۷

در بالا ذکر گردید که قاسپار دروویل فرانسوی در کتاب خود به زن تبریزی عباس میرزا اشاره نموده است که به گمان ما عقدنامه محفوظ در «موزه تاریخ آذربایجان باکو» عقدنامه بین آن زن تبریزی (دختر میرزا محمد قاجار تاجر) و شاهزاده عباس میرزا می‌باشد.

عقدنامه نکاح عباس میرزا دارای مشخصات ذیل است: طول ورق ۱۷۳ سانتی‌متر و عرض آن ۷۸ سانتی‌متر می‌باشد. متن دارای ۳۲ سطر است که به زبان فارسی و به خط نستعلیق نوشته شده است. متن عقدنامه نکاح شاهزاده عباس میرزا قاجار به قرار ذیل است:

«جواهر زواهر حمدی که ماشطه گوهربار گوش و گردن نوعروسان شکرلب او را قربان آراید و لالی متلالی نیابی که چهره‌آرای کلک گهرزای بر و دوش دوشیزگان سیمین غبغب صفحات را از آن آرایش نمایند. سزاوار و شایسته آفریدگاریست جلت قدرته و عمت نعمته که شاهد صنیاکستر مهر چهره‌ایست که به چهره‌پردازی خامه ارادتش از پرده خفا قدم به عرصه ظهور نهاده و ناهد نورانی پیکر ماه صورتی که به صورت نگاری قلم مشیش از جمله اختفا بند نقاب از رخسار گشاده است. صانعی که خطیب صنعتش در خلوت‌سرای ازل‌آبای علوی را با امهات سفلی خطبه مزاجت اصلا و عقد مناکحت انشا نموده، قادری که مشاطه قدرتش در سراپرده ابداع نوعروسان وجود را بهر هفت نیستی ربود آرایش داد. «لیعلمون الله علی کل بشی قدیر». دواعی رحمتش دایه ابر را در هر بهار شیری به پستان آورد که اطفال در مهد جبال و دامان رمال نشو و نما نمایند. بوالحث رفتش نوعروس مهر را در هر بهار چهره نورانی از حرم‌سرای افق آشکار سازد که بنات



نبات در کنار جویبار و آغوش کوهسار دیده به تماشای عالم گشاید. اگر نسیم صبا مژده عنایتش هر صباح به گوش غنچه نرساند چسان لب نازکش بخنده درآید؟ و هرگاه ساقی سحاب باده کرامتش هر سحر در ساغر عنبر نیچکاند چگونه دیده مخمورش از خواب برآید؟ لیلای عنبریده خال شب را گیسوی مشکبو شانه زده سرینجه عاطفت اوست و سلمای صبیح الوجه صبح را صورت دلارا سرخ روی غازه مشاطه رحمت او. اگر آن را بر گردن حمایل، در ثمنیت از بحر انعام او حاصل نموده، و اگر این را در گوش آویزه، لعل رنگینست ارکان افضال او به دست آورده است. نقش‌بند ابداعش قطره آب را در بطن صدف در غلطان و در صدف بطن طفل سخندان گردانیده و صورت نگار اخترش مشت خاک را دلبر نارستان و از پستان نار چاشتی حلاوت روان آورید چهره عروس چمن از رشحات سحاب عنایتش به گل‌های سوری و سمن مزمر و منور و نخل خشک از شهد مکرمتش به رطب شیرین بار آورست. غنچه را حنای دلبری از دایه لطف او در سر انگشت و نرگس را زر جعفری از خازن سخای او در مشت سبزه‌زار زمرد بر آب از کان کرم او در دامن و لاله را عنبر ناب از عطار عطای او در هاونست. «سبحان الذی خلق الأزواج کلها مما تنبت الارض من انفسهم و مما لایعلمون».

و گلگونه گونه ابکار افکار و غازه رخسار عفرانی معانی نعمت و منقبت حضرت امی لقب هاشمی نسبیست که علت غائی و باعث کلی از ایجاد عالم امکان و امتزاج ارواح با ابدان ذات اقدس و وجود مقدس اوست که اگر غرض از تکوین مکونات و تولید مولدات جلوه جمال جمیل و ظهور خلقت خلیل او نبودی مبدع اشیاء ز رنگ نیستی به صیقل هستی از چهره کاینات نزدودی و نقاب احتجاج از غدار عذرای موجودات نگشودی آری «شعر»

وی آمد علت غائی و گرنه خالق گیتی نمی‌داد از طراز روح زیب قالب آدم

وی آمد باعث کلی و گرنه مبدع اشیا نمی‌آراست از تشریف هستی قامت حوا

اعنی عقل کل و ختم رسل و هادی سنبل بهین صورت چهرپرداز عالم و مهین فرزند حوا و آدم، شخص رسالت را سر، و فرق شفاعت را افسر، محرم خلوتسرای اسرار الهی، و دانای رموز غیبی، کما هی خاتم الانبیا و سید الاصفیا علیه من الصلوة از کاهها و من التحیات انماها مادامت الافلاک دائره و الشمس طالعه و النجوم سائره و النفوس باقیه تحف تحیات و درر تسلیمات نثار



آل و اولاد طیبین و طاهرینش باد که نوعروسان تحیات را نیکو داماد و آبای علوی و امهات سفلی را بهترین اولادند. سیما علی وصبه و این عمه و خلیفته که کمر رسالت را شمشیربست برنده و سپهر امامت را بدریست تابنده: زال آراسته عروس نمای دنیا، او را مطلقه‌ایست به سه طلاق و مقبوله هر هفت گرده دلربای روزگارش مردوده‌ایست بلا صدق اما بعد.

غرض از صورت‌نگاری عروس دلارای این صفحه دلگشاد و مقصود از چهره‌پردازی حسنای زیبای این صحیفه فرح‌افزا که از حسن صوری و جمال معنوی رشک‌فزای جمال لیلا و سلما و طره بخشای خاطر خوبان تلخ و خطاست، آنست که چون به حکم عقل و دلیل، نقل وحدانیت مطلق مختص ذات بی‌شریک و نیاز و شایسته وجود بی‌کفو و انبازبست که بارگاه کبریا پیش از گرد اثنانیت به آستین وحدانیت رفته و جمیله وحدتش از لا و ابدأ با هم‌خواه کثرت در بستر دوئی نخفته است، تسلسل سلسله هستی به مناکحت مسلسل و انعقاد رشته وجود به مزاجت متحولست، چنانچه تولید موالید سه‌گانه به ازدواج آبای سبعة و امهات اربعه منوط، و ترکیب گوهر یگانه به امتزاج قطره نیسان با صدف عمان مربوطست، تا پریشان مشکین موی حروف، با زیباقدان تراکب در مجله کافوری ورق سمت مؤالفت نگزیدند، نتیجه معانی آستین نیامدند؛ و تا سبزپوشان اشجار با نوجوانان قوای نامیه در خلوتسرای باغ و راغ طریق مزاجت نه پیمودند، به جمیله گل‌های رنگین بارور نشدند، معدن و کان را زادگان باب‌ها از فیض تابش مهر پرضیا و باکره چمن و بستان را نارپستانان نارنج و ترنج، از یمن تربیت بدر عالم آراست بی‌پیوند و اتصال موجودی نجوید و بدون فعل و انفعال مولودی تولد نیابد. بناء علی هذه المعانی در زمانی که زمانه، زمان رمال رنگ نخوست از چهره روزگار می‌زدود و روزگار آن‌ا فانا ابواب سعادت به مفتاح میمنت بر روی زمانه می‌گشود تا کلید ابواب شادمانی باشد ماه به شکل مفتاح سیمین از صندوقچه فلک آشکار گردیده و عطارد تا دبیر دیوان عشرت گردد، با خامه و دختر در بساط سپهر پدیدار آمده، ناهید به امیدی که کسب سعادت نماید، تقدیم خدمت را زخمه‌ها بر تار طرب آشنا می‌کرد، شمس به تمنای مه شمامه زربینش دانند غلطان غلطان خود را از لب بام افق به دایره نصف‌النهار می‌کشید، مریخ بنا بر نحوست فطری چون خارج دایره نشاط بود حاجب‌آسا خنجر خون‌ریز به کف گرفت واردین حوادث را سر از تن جدا می‌نمود، مشتری سعادت ذاتی در



معروض بیع درآورده سرمایه سرور ابدی به دست می آورد، زحل به شوق پاسبانی خود را از دیوان بلند آسمان به زیر آورده در گوشه جا گرفته بود، رأس با اینکه از غایت انبساط سر از پا نمی شناخت به سر انگشت شادی عقده اندوده از خاطر ذنب می گشاد و آسمان به دفع عین الکمال پسند کواکب در معجر خورشید می نهاد، پروین به جهت نثار رشته لؤلؤ بر کف گرفته بنات النعش چون ثریا خود را جمع کرده دیده نظاره گشوده بودند، ثوابت چنان محو تماشا بودند که اگر قرن می گذشت قدم به سیر نمی نهادند، سیاره به مثابه طریق انبساط می پیمودند که هرگاه سالی می شد لحظه نمی آسودند، فلک دوار به رسم شعبه سازان از فقه کافور آتش آشکار می ساخت و از مشعل مشک ناب پدید می آورد، روزگار به طریق حقه بازان گاهی قرص زرین مهر را در جیب باختر پنهان می کرد و دمی مهرهای سیمین نجوم را از دامان خاور به نظر می رساند، زاهد پاکدامن صبح با گریبان چاک در محراب افق دوام شادی را دست به دعا برآورده و به اجابت رسیده؛ عابد شب زنده دار سحر باصفای باطن مردن شب بقای عشرت را لب به استدعا آشنا کرده و مستجاب شده؛ گردون تا هنگامه خوشنودی کرم نماید بنای آتشبازی نهاده مهتابی ماه و گلریز کواکب روشن می کرد و سرشک سحاب می جهانند؛ آفتاب تا رسم مهمان نوازی بجا می آورد به همه کس کرم برمی خورد و چشم روشنی می داد، و چرخ را چون بخت مساعد بود، در سطح آسمان و خیابان کهکشان از انجم و اختر چنان چراغانی کرد که مصر از خجالت سر به گریبان مغرب کشید؛ در خرم سرای بوستان نیز نسیم بهجت شمیم لعبتان سبزپوش چمن را نوید عشرت داده به تهیه اسباب عیش محرک آمده غنچه از شادی لب گشاده و گلبن از کمال انبساط گل ها برآورده؛ لاله حمرا جام عقیقی بر باده گلناری نموده بر نرگس بیمار می پیمود؛ گل سوری رطب السان آمده داستان فرح و سرود بلبل بی قرار می سرود و عندلیب به خرمی مضمون این منظوم می سراید.

شعر

هر شادی که چرخ ز ما فوت کرده بود	آن را به یک لحظه قضا کرد روزگار
محتاج بود ملک به پیرایه چنین	آخر مراد ملک روا کرد روزگار



صنوبر چون عاشقان شادی دل از دست داده و سرو مانند وشاقان به یک پا ایستاده بود، سوسن به صد زبان حدیث شادکامی روایت می‌کرد و غنچه چون حرف آشنا می‌شنید از شوق در پیراهن نمی‌گنجید، عرصه جهان از فنادیل زجاجی که مصداق: «مصباح المصباح فی زجاجه الزجاجه» بود غیرت فزای طبقات افلاک آمده، ساحت آفاق از نمای گوناگون و آلائی از حد افزون که مصداق تشبیه «الانفس تلذ العین» گردیده غم‌زدای دل‌ها غمناک می‌بود، جنگ را با اینکه از دلخراشی‌های مطربان، سینه نالان و خاطر پریشان و لب پرافغان بود باز اردوگاه صبح و شام کوچک و بزرگ عرب و عجم مخالف و سوائف عراق و حجاز را به روایات شیرین و نعمات دلنشین غم‌زدا می‌بود؛ دف را اگرچه از سیلی دلبران جان در آزار و از طپانچه رامشگران لب در نال‌ها می‌زار، گاهی از آمیزش خوبان بی‌قرار و زمانی از تعرض ایشان روی بر دیوار بود ولی قدم از دایره نشاط بیرون نگذاشته به راستی عشاق‌آسا نواهای فرح‌بخش به گوش جان‌ها رسانیده جوش می‌زد و خروش می‌نمود؛ نای، لب بر لب شکرلبان نهاده، از همدمی ایشان به خوشی نفسی می‌کشید و به نوایی می‌رسید؛ بر بسط سر بر زانوی پسته دهنان می‌گذاشته و به دستیاری وصال ایشان نغمه می‌سرود و دلی از غم تهی می‌نمود؛ مینا، اگر گاهی به گریه اشک گلگون از دیده بر چهره روان می‌ساخت، ساغر بر او خنده‌ها می‌کرد و بجا بود؛ پیاله اگر دمی لب از لب باده نشان برمی‌داشت؛ صراحی از آتش سینه، آتشش به جان می‌زد و سزاوار می‌نمود؛ در هفت اقلیم از شش جهت در پنج وقت آوازه نشاط و سرور بلند او را شاه و گدا، پیر و برنا، با شاهد بهجت و شادی دمساز بود، به فحوای «تناکحوا تکثروا» چو طالح سعید و برومند بود، نظرها سزاوار پیوند بودند؛ درخشنده کوکب برج شهریاری و فروزنده مهر سپهر کامکاری، دیده پادشاهی را نور، خاطر شاهنشاهی را موجب سرور، آبروی جمال، شاهد سلطنت و خال رخسار، جمیله مملکت، نگین خاتم سروری و جوهر شمشیر دلاوری، برومند نهال، بوستان جلال و سعادت‌مند اختر آسمان اقبال، چشم شهریاری را جان، و ساعد تاجداری را بنان، نور حدقه خلافت و کامکاری و نور حدیقه سلطنت و جهانداری، آن یوسف هفت بزم، نو عهد، هم والی عهد و هم ولی عهد، فخر دو جهان به سربلندی، نغز ملکان به هوشمندی، مهین فرزند ارجمند و بهین خلف سعادت‌مند، پادشاه جم جاه، انجم سپاه، سلطان جهان و شاهنشاه دوران، جمشید مشتری، مهر مریخ گیر و



اسکندر گردون رتبت، کیوان تمکین، خسرو و ناهید بزم عطارد خرم سکندر عزم دارا را فریدون فتر جم فرمان خضر الهام، موسی کف، محمد خلق، عیسی دم، شاهنشاهی که از عدل شاملش فتنه چنان گوشه گیر گردیده که جز در غمزه خونخوار بتان آرام نپذیرد، گیتی پناهی که از وجود کافلش پریشانی چنان شردی آغاز کرده که جز در گیسوی بی قرار دلبران قرار نگیرد، از بیم عدلش آسمان ستمکار در دلی خون نکرده مگر نافه حسن، و از خوف سیاستش روزگار غدار خاطری پریشان نساخته مگر طره مشکین، دیده آسمان از سواد اختر فلک سایش پرنور، و صفحه زمین از معمار عدلش معمور، قهرمان الماء و الطین، ظل الله فی الارضین، السلطان و الخاقان بن خاقان المؤید بتأییدات الملك المنان ابوالنصر فتحعلی پادشاه قاجار خلد الله سلطانه و ابد بالنصر اعوانه، شاهزاده آزاده عباس میرزا طول الله بقائه، به عقد ازدواج شرعی منخرط و در سلک نکاح دائمی مرتبط ساخت، یگانه گوهر صدف عصمت، و محجوبه حجاب عفت، بلقیس زمان و خدیجه دوران، فاطمه روزگار و رابعه پرهیزگار، مریم طهارت انتساب، آسیه خدات مآب، آنکه در زمان عفتش بی پرده ابراز حیا غنچه دوشیزه در مهد چمن رو وا نکرد. سر فراگوش کنیزانش نیارست آورد، لؤلؤ کافورش با نام خود لالا نکرد، مهد علیا و سر کبری بنات خانم، صبیبه مرضیه ایالت مآب، امارت انتساب، مقرب بارگاه سلطانی و منظور نظر کیمیا اثر خاقانی، امین الدوله میرزا محمدخان قاجار را به صدق معین مبلغ هفصد تومان نقد و هفت نفر غلام گرجی و هفت کنیز گرجیه و صار الصداق المسطور دیناً لازماً و مهراً آجاز ما فی ذمته و علیه برده عند مطالبتها اللهم الف الف بینها بالمحبه و المودة و الکثرة الاولاد و الاحفاد بمحمد و آله الاحجاد و کانه ذلک فی یوم الثلثا احدی و عشرون فی شهر جمادی الثانی من شهر سنه سبعة عشر و ماتین بعد الالف من الهجره النبویه المصطفویه علی مهاجرها الف من التحیه.

عقدنامه دوم

این عقدنامه مربوط به نورجهان بیگم، دختر شاهزاده حیدر میرزا صفوی می باشد که در ۲۲ جمادی الاول سال ۱۲۵۵ ق (۴۰-۱۸۳۹ م) منعقد گردیده است. این سند متعلق به خانم ف. وکیل او بوده، که وی آن را به موزه تاریخ آذربایجان فروخته است.



ما نتوانستیم موفق شویم که پیدا کنیم شاهزاده حیدر میرزا چه کسی بوده است؟ فقط از این سند معلوم شد که وی از سلسله مشهور صفویان است که بیش از دو بیست سال در ایران سلطنت کرده‌اند. گمان دادیم که حیدر میرزا فرزند یکی از شاهزاده‌های صفوی بوده و بنا بر احترام به سلسله‌اش، با اینکه سلطنت ایشان پیش از صد و بیست سال پیش منقرض گردیده وی را باز احتراماً شاهزاده نامیده‌اند.

عقدنامه نکاح نورجهان بیگم دختر شاهزاده حیدر میرزای صفوی دارای مشخصات ذیل

می‌باشد:

طول سند ۱۴۵ سانتی‌متر، عرض آن ۷۶ سانتی‌متر است. متن دارای ۲۱ سطر می‌باشد. متن عقدنامه نکاح نورجهان بیگم دختر شاهزاده حیدر میرزای صفوی به قرار ذیل است:

اما بعد الحمد و الصلاة رخسار دلگشای عرایس کلام را هر نعت و حمد محمودی زیب دهد که مشاطه حکمتش چنین دلنشین شاهد ایجاد را نوازه خلعت نشان که احسن صور مخلوقاتست زینت واحد درایه قدرتش بنات و بنین ممکنات را در مهد وجود تربیت داد، بقای نسل بنی‌آدم را به ازدواج، و اساس توالد و تناسل را به امتزاج منوط گردانید تا ابوالبشر آدم را مزاجت حوا دست بنای توالد و تناسل بنی نوع انسان برپا شد و یا خلیل حضرت رب جلیل را اتصال وصال هاجر واصل نیامد. همچنین سزاوار کوی وفا نیکش احمد مرسل را که خاتم انبیاء و اشرف رسل است با خدیجه کبری تا کسوت ازدواج ببخشد مصدوقه «مرج‌البحرین یلتقیان» سیده دو سرا و سرور اولیا را اتصال واقع نکرد که «یخرج منها الولؤ و المرجان» از بحرین وجود همایون ایشان ظاهر و آشکار شود، زهی امتزاج چنین ازدواج که خزاین یاقوت و المرجان و بستان «خصرو عبقری حسان» از آن در نهان و عیان پدید آمد آن مخزنی که مخازن تسعه لامعه در آن مخزون بود، آن بستان که بستان‌های کرامت از آن جلوه ظهور نمود و جواهر در و سلام موفور نامحصور که قدر آن را جوهریان بازار حق‌شناس دانند درخور زینت و زین عروس کلام و نام سرویست که ذات اقدس همایونش در علم اول است و در عمل آخر، مقصد کلی و مطلب اصلی از آفرینش آب و خاک ظهور گوهر تابناک آن مهین سلاله دودمان افلاک بود.



اگر نه مطلب اصلی تو بودی، مبدع اعیان و گرنه مقصد کلی تو بودی، موجد اشياء
نمی‌بخشید هرگز خلعت ابداع بر آدم نمی‌پوشید هرگز کسوت ایجاد بر حوا
و لالی مدح و ثنا، نثار بارگاه جلال آن مهر خورشید چه‌رست که میلادش حرم، و حریم
حرمش قبله مقبلان عالم، و زوجه طاهره‌اش سیده النساء و الانسه الحوراء، و عقد آن دو گوهر و
ربط آن دو عالی، جوهر درخشنده اختر در اعلی منظر و خجسته محضر ملاء اعلی صورت‌پذیر
گشت. «صلوات الله و سلام عليهم اجمعین ما دامت الموات و الارضین لاسیما علی الخمسه
الزکیه الراضیه و الطاهره و علی آل العباء» و غب هذا چون وحدانیت مخصوص خداوند احد و
فردانیت خاصه ذات یگانه بی‌زوج. «الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» کماکان
امیرالمؤمنین و یعسوب المسلمین اسدالله الغایب و مطلوب کل طالب، علی بن ابی‌طالب سلام
علیه و علی اولاده.

بنابر مقدمه مقررہ بمؤدی کریمه «وانکحوا الیامی منکم و الصاحین من عبادکم و امائکم ان
یکونوا فقراء یغهم الله من فضله والله واسع علیم» و مضمون صدق مشمول حضرت ختمی مرتبت
منزلت رالت مرتبت، محمد صلی الله تعالی علیه و علیهم «تناکحوا ان تناسلوا و تکثروا فانی یانی
بکم الامم یوم القیمه لو بالسقط» و نظر به مبالغه و تأکید در امر تناکح و تزویج که «النکاح سستی
فمن رغبت عن سستی فلیس منی» بنابر امتنان امر ربانی، و فرموده رسول سبحانی، در وقتی که
کواکب را با یکدیگر نظرها سعد و اختران را با هم قرتان از مضرت بعید بود، مناکحه صحیحه
شرعیه الاسلامیه تحقق یافت فیما بین عالیجاه معلی عز و اجلال، و عمدۀ الاشراف، و الاعظم زبده
الاکابر و الافاحم، ناصیه عزه سعادت و سروری باصرة سیارت برتری، سلاله دودمان نبوی،
خلاصه خاندن علوی، دیباچه ادب و دیوان، صحیفه حسب و نسب میرزائی، میرزا محمد خلف
حسبنا الصدق و امضوان مرحمت باب اصل لوالی رحمه الله الملک الوهاب الحامی میرزا سید
علی الطباطبائی و علیا مخدره مکرمه اعنی علیاحضرت، خورشید حورا، فطر طلعت، زاهره السماء
طاهره، کوکب فلک عصمت، یگانه گوهر صدف فنخامت و اقبال، لؤلؤ البحرین عظمت و اجلال،
مریم سراده استتار، بلقیس سراپردۀ طهارت و افتخار، سلاله دودمان مصطفوی، خلاصه خاندان
جلیله صفوی، و هی البالغه العاقله الراشده الفاطنه المختاره المسماء به نور جهان بیگم، بنت سرکار



عالیجاه عزت و اجلال و حشمت و اقبال اسوه الاعاظم و زیده الاماجد و الافاخم شمس فلک شوکت، بدر آسمان رفعت و ابهت، سلالة دودمان مصطفوی، خلاصه خاندان مرتضوی، فخر سلسله نجیبه جلیله صفوی، جامع مفاخر حسب و نسب، محجوبه مکارم ادب، البالغ العارج الممارج الشوکه والسعاده سرکار خلائق افتخار مرکز دائره تابدار نواب مستطاب، شامخ الالقاب، حیدر میرزا زادالله قرراً و اجلالاً به مبلغ بصداق معلوم المبلغ مشخص المقدار یکهزار تومان تبریزی فضی رایج خزانه عامره سلطانیه، از قرار و سه محمد شاهی و بیست و هشت نخودی یکهزار دینار و بعد از جریان صیغه مناکحه میمونه مبارک شامله ایجاب و قبول شرعیه خارمه و شرایط و ارکان صحت و شرعیت مصالحه صحیحه شرعیه اسلامیة نمودند علیامخدره جلیله زوجه سماه السابقه مالا ... سابق الالقاب خود منفرداً بقبوله بمبلغ سیصد تومان موصوف از جمله مهر خود را المصالحه در ذات مشاع از جمله شش دانگ مزرعه معینه موسومه تیمچی من مزارع بلوک ... که مستغینه از حد و لغایت الالهار غنیه از وصف است به انضمام دو دانگ مشاع از جمله شش دانگ یکباب خانه معینه مشخصه واقع در محله باغ سهیل در محدوده سهر او ... علیامخدره جلیله مکرمه والده عالیجاه زوج معظم الیه خود عالیجاه زوج مسطور دو دانگ مزبور به صیغه شرعیه لازمه منتقل نمود و رفع ید و ازله ملکیت خود را از آن نمود و به ملکیت عالیجاه معظم الاقرار و استقرار از ایشان جزء مال مصالحه مذبور کما ذکر و سطر قرار دادند و قدجرت الصیغه المناکحه المیمونه المبارکه و المصالح الشرعیه فی ثانی و عشرين من شهر جمادی الاولی من شهور سنه خمس و خمسين و مأتین بعد الالف.

پی‌نوشت‌ها

۱. دایرةالمعارف آذربایجان شوروی، جلد اول، باکو، ۱۹۷۶، ص ۱۲-۱۱ (به زبان آذربایجانی).
۲. معین، محمد، فرهنگ معین، جلد ۵، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳۴.
۳. تاریخ آذربایجان، جلد ۴، باکو ۲۰۰۰، ص ۵۰-۲۰ (به زبان آذربایجانی).
۴. دروویل، قاسپار، سفرنامه ایران در سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳، جلد ۲، مسکو، ۱۸۲۶ (به زبان روسی).
(از این کتاب دو ترجمه به فارسی منتشر شده است:
- دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محبی، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۳۷ و ۱۳۴۸.
- دروویل، گاسپار، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران، شباویز، ۱۳۶۵ و ۱۳۶۷)
۵. دروویل، سفرنامه ایران در ...، جلد اول، ص ۱۷۳.



۶. همان، جلد دوم، ص ۷.

۷. کتاب موزه نظامی و تاریخ قفقازیا، تفلیس، ۱۹۱۳، ص ۲۲۰، چنگیز قاجار، قاجاران، باکو، ص ۶۹.